

حقیقت، وجود و تقرر

تأملی تاریخی درباره‌ی نظر صدرا در باب تحقق وجود در برابر نظر میرداماد

داود حسینی*

چکیده

یکی از استدلال‌های صدرا (که تنها یک مقدمه دارد) برای نظریه‌ای که امروزه تحت عنوان «اصالت وجود» نامیده می‌شود چنین است: چون حقیقت هر چیز همان وجودش است که بواسطه‌ی آن وجود احکام و آثار آن چیز بر آن حمل می‌شود، پس وجود نسبت به آن چیز اولی به تحقق است. این نوشتار قصد دارد تنها مقدمه این استدلال را در بستری تاریخی واکاوی کند. شواهدی ارائه خواهد شد که چگونه این مقدمه در تقابل با نظر میرداماد در باب وجود مطرح شده است. بنا بر نظر میرداماد وجود موخر از تقرر ماهیت است. در مقابل برای صدرا وجود مقدم بر ماهیت است.

کلیدواژه‌ها: حقیقت، وجود، تقرر، تقدم، جعل.

۱. مقدمه^۱

صدرا در بسیاری آثار خود مدعاهایی در باب وجود طرح می‌کند که امروزه تحت عنوان «اصالت وجود» شناخته می‌شود. این مدعاها به زبان خود صدرا از این قراراند:

إعلم - أیدک الله تعالی بنوره - أن الوجود أحق الأشياء بأن یکون ذا حقیقة موجودة.

(عمادالدوله ۱۳۶۳: ۹)

الوجود أحق الأشياء بالتحقق. (شیرازی ۱۳۸۲: ج ۱، ۶)

* استادیار فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس تهران، davood.hosseini@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۱/۱۸

۸۶ حقیقت، وجود و تقرر؛ تأملی تاریخی درباره نظر صدرا در باب تحقق وجود در برابر ...

اعلم أن للوجود صورة في الخارج. (شیرازی ۱۳۶۶؛ ۴۹)
الوجود أولى ... من كل شيء بأن يكون ذاحقيقة. (شیرازی ۱۹۸۱؛ ۳۸-۳۹)

در اینجا دو ادعا مطرح است: نخست اینکه وجود موجود (محقق) است. دوم اینکه وجود نسبت به ماهیات^۲ اولی (احق) است به اینکه موجود باشد. احقیت و اولویت را نیز به دو گونه می توان فهمید: نخست اولویت تعیینی: که بر طبق آن وجود موجود است و ماهیت موجود نیست. دوم اولویت تفضیلی: که بر طبق آن اینکه وجود موجود است (به معنایی) مقدم است بر اینکه ماهیت موجود است.

یکی از استدلال‌های صدرا برای (تحقق) موجودیت و اولویت وجود، که معمولاً آن را در مجاورت طرح این مدعاها بیان می کند، چنین است:

اعلم - أيدك الله تعالى بنوره - أن الوجود أحق الأشياء بأن يكون ذا حقيقة موجودة. و عليه شواهد قطعية. الشاهد الأول، أن حقيقة كل شيء هو وجوده الذي يترتب به عليه آثاره و أحكامه. فالوجود إذن أحق الأشياء بأن يكون ذا حقيقة. (عمادالدوله ۱۳۶۳؛ ۹)

الوجود أحق الأشياء بالتحقق. لأن غيره به يكون متحققا و كائنا في الأعيان و في الأذهان؛ فهو الذي به ينال كل ذي حق حقيقته. (شیرازی ۱۳۸۲؛ ج ۱، ۶)

اعلم أن للوجود صورة في الخارج ... إذ لا شك أن للأشياء حقائق و حقيقة كل شيء هي خصوص وجوده الذي يترتب عليه أحكامه المخصوصة و آثاره المطلوبة منه. (شیرازی ۱۳۶۶؛ ۴۹)

لما كانت حقيقة كل شيء هي خصوصية وجوده التي ثبت له، فالوجود أولى من ذلك الشيء - بل من كل شيء - بأن يكون ذاحقيقة. (شیرازی ۱۹۸۱؛ ۳۸-۳۹)

چنانکه پیداست صدرا در این استدلال‌ها تنها یک مقدمه مهم ذکر می کند. تعابیر وی در ذکر این مقدمه کمی متفاوت اند:

حقيقة كل شيء هو وجوده الذي يترتب به عليه آثاره و أحكامه. (عمادالدوله ۱۳۶۳؛ ۹)
غيره به يكون متحققا. (شیرازی ۱۳۸۲؛ ج ۱، ۶)

حقيقة كل شيء هي خصوص وجوده الذي يترتب عليه أحكامه المخصوصة و آثاره المطلوبة منه. (شیرازی ۱۳۶۶؛ ۴۹)

حقيقة كل شيء هي خصوصية وجوده التي ثبت له. (شیرازی ۱۹۸۱؛ ۳۸)

در یک بیان ابتدایی صدرا چنین چیزی می‌گوید: حقیقت هر چیز همان وجودش است، که بواسطه‌ی آن وجود، آثار و احکام آن شیء بر آن شیء مترتب می‌شود.^۳ قصد این نوشتار این است که توضیح دهد این مقدمه در صدد بیان چه چیزی است. اینکه پس از بیان مقصود این مقدمه نتیجه‌ی مطلوب صدرا (یعنی موجودیت و اولویت وجود) از این مقدمه بدست می‌آید یا نه، خود مساله مهم و پردامنه‌ی دیگری است که در اینجا بدان نخواهیم پرداخت.^۴

در جهت توضیح این مقدمه، سه مساله مطرح می‌شود: نخست اینکه، تعبیر «حقیقت شیء وجودش است» به چه معناست. دوم اینکه، دایره‌ی آثار، احکام و حقوق چیست؟ مثلاً آیا تنها ترتب لواحق غیرلازم بواسطه‌ی وجود است یا لوازم و ذات و ذاتیات هم مشمول در مدعا هستند؟ و سوم اینکه چرا ترتب آثار، احکام و حقوق بواسطه‌ی وجود است؟

رویکردی که در توضیح محتوای این مقدمه اتخاذ خواهد شد این است که سعی می‌شود این ادعا در بستر تاریخی فلسفه‌ی صدرا فهمیده شود. بدین شکل که فرضیه‌ی نگارنده این است که صدرا در بیان این مقدمه، در واقع، قصد مخالفت با نظریه‌ی میرداماد در باب موجودیت و ربط آن با آثار و احکام ماهیت را دارد. چنان‌که استدلال خواهد شد، مقابله نظر صدرا و میرداماد در بستر تاریخی مساله، روشنگری‌هایی را در جهت نیل به مقصود صدرا در بیان این مقدمه در پی خواهد داشت.^۵

ساختار نوشتار حاضر از این قرار است: ابتدا در بخش نخست نظر میرداماد در باب وجود و ربط آن با امور ذاتی، غیرذاتی و جعل تشریح می‌شود. سپس در بخش دوم نشان داده خواهد شد که صدرا در بیان این مقدمه (بدون آنکه به صراحت بیان کند)، در حقیقت، در صدد بیان دو نقد مهم بر نظر میرداماد است.

۲. نظریه‌ی میرداماد در باب وجود

میرداماد نظرش در باب وجود را به نظرش در باب جعل، ذاتیات و لوازم و لواحق ماهیت مربوط می‌کند. در این بخش سعی خواهیم کرد که این نظریه‌ی چندوجهی میرداماد در باب وجود را در ارتباط با سایر مفاهیم مرتبط با آن توضیح دهیم.^۶

۱.۲. تقرر، حاصل جعل بسیط ماهیت

میرداماد معتقد است که متعلق جعل بسیط، ماهیت است؛ نه وجود و نه اتصاف ماهیت به وجود و نه چیزی دیگر.

لعل الحق لا يتعدى مجعولية الماهيات بالجعل البسيط ... على معنى أن أثر الجاعل و ما يفيضه و يبدعه أولا و بالذات هو نفس الماهية. (ميرداماد ۱۳۹۱؛ ۲۲)

اینکه چرا میرداماد چنین نظری دارد وابسته است به نظر وی درباره‌ی وجود. میرداماد معتقد است که وجود همان موجودیت مصدری است و به خلاف نظر مشهور در نزد اتباع مشائین^۷، وجود در خارج عارض بر ماهیت نمی‌شود. در نتیجه مطابق مفهوم وجود در خارج چیزی نیست که خودش یا اتصاف چیزی به آن متعلق جعل قرار گیرد. در مقام تبیین نظر میرداماد، فرض را بر این می‌گذاریم که دلایل میرداماد برای اثبات نظرش درباره‌ی وجود درست اند. و نیز اینکه اگر آن نظر درباره‌ی وجود درست باشد، نتیجه این خواهد شد که متعلق جعل بسیط ماهیت است.^۸ اما اگر متعلق جعل بسیط ماهیت باشد، حاصل جعل چیست؟

چنانکه از عبارت بالا نیز پیداست، حاصل جعل بسیط طبیعتا خود ماهیت (نفس الماهیه) است. این نظر در تقابل با نظریات دیگر روشن تر می‌شود. مثلا بنا بر نظریه‌ی اتصاف، حاصل جعل بسیط موجود شدن ماهیت است، نه خود ماهیت. یا بنا بر اینکه متعلق جعل بسیط وجود باشد، نیز، حاصل جعل بسیط وجود است، نه خود ماهیت. تعبیر میرداماد از اینکه چگونه می‌توان حاصل جعل بسیط را بیان کرد این است که مفاد جعل بسیط هل بسیط حقیقی است. هل بسیط حقیقی در مقابل هل بسیط مشهوری است. مطلب هل بسیط با تعبیر «هل الشیء» بیان می‌شود. درحالی که مطلب هل بسیط مشهوری با تعبیر «هل الشیء موجود» بیان می‌شود.

فمرتبة نفس الذات المجعولة بالفعل تقال لها «مرتبه التقرر و الفعلية» و للمطلب الذى بإزائها «الهل البسيط الحقیقی»، أعنى هل الشیء. و مرتبه الموجودية المصدرية المنتزعة منها تقال لها «مرتبه الوجود» و للمطلب الذى بإزائها «الهل البسيط المشهوری» أعنى هل الشیء موجود على الاطلاق. (میرداماد ۱۳۶۷؛ ۳۸)

نتیجه اینکه در بیان حاصل جعل بسیط تعبیر موجودیت دخالتی ندارد. اما چگونه می‌توان به طریق ایجابی مفاد جعل بسیط را بیان کرد. تعابیر میرداماد در اینجا متعدد است. در غالب موارد، مانند متن نقل شده از قبسات، از تعبیر «تقرر الماهیه» و «فعلیه الماهیه» استفاده می‌کند؛ در اندکی موارد نیز مانند متن نقل شده از افق مبین تعبیر «نفس الماهیه» دارد. و در مواردی «صیوره الماهیه»^۹:

فیقال صار الانسان فوجد. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۵۳)

فإن ما به صيرورة كل شيء في الأعيان هو أولى بأن يكون بذاته في الأعيان.
(میرداماد ۱۳۹۱؛ ۱۲)

برای سادگی و یکنواختی در بیان نظر میرداماد، در بین این تعابیر از این پس تنها تعبیر «تقرر» را به کار خواهیم برد. بنابراین، تا اینجا میرداماد گفته است که متعلق جعل بسیط ماهیت است و حاصل جعل بسیط تقرر ماهیت.

۲.۲ انتزاعی بودن وجود

از نظر میرداماد وقتی ماهیت الف متعلق جعل بسیط قرار گرفت، می‌توان درباره‌ی آن ماهیت گفت که الف موجود است. برای اینکه الف موجود باشد، اینطور نیست که چیزی به الف افزوده شود؛ بلکه خود الف کافی است برای اینکه گزاره‌ی «الف موجود است» صادق باشد. به تعبیر دیگر محمول موجودیت محمولی انضمامی نیست، بلکه انتزاعی است. بدین معنا که برای صدق مفهوم موجودیت بر یک الف، اینطور نیست که امری به الف ضمیمه شود و مفهوم موجودیت به مرکب (به هر معنایی از ترکیب) حاصل از آن امر و الف حمل شود؛ بلکه موضوعی که محمول موجودیت بر آن حمل می‌شود خود الف است.

فعل المتحقق أنه ليس في ظرف الوجود إلا نفس الماهية. ثم العقل بضرب من التحليل ينتزع منها معنى الموجودية و الصيرورة المصدرية و يصفها به و يحمله عليها على أن مصداق الحمل و مطابق الحكم هو نفس الماهية بحسب ذلك الطرف، لا أمرا زائدا يقوم بها، فيصح الحمل. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۹-۱۰)

بنابراین، میرداماد مدعی نیست که موجودیت بر الفی که متعلق جعل بسیط است حمل می‌شود؛ بلکه مدعی است که موجودیت بر الفی حمل می‌شود که متعلق جعل بسیط است. به عبارتی دیگر، وصف مجعولیت جزء موضوع قرار نمی‌گیرد، بلکه مجعولیت الف لازم است تا الف بتواند موضوع محمول موجودیت قرار بگیرد. به تعبیر اصطلاحی، مجعولیت حیثیت تعلیلی و نه تقییدی برای حمل موجودیت است.

و أما اللاحق الذي هو الوجود، فمصداق الحمل فيه نفس ماهية الموضوع المتقررة من غير اعتبار أمرًا معها أصلا، كما يكون في سائر العوارض من لوازم الماهية و اللواحق المفارقة، لكن لا بما هي هي بنفسها كما هو في الذاتيات لكون الوجود غير داخل في

۹۰ حقیقت، وجود و تقرر؛ تأملی تاریخی درباره نظر صدرا در باب تحقق وجود در برابر ...

قوامها، بل من حیث أنها صادرة بنفس تقررها عن الجاعل. فالمناطق بالذات هاهنا حقيقة هو حیثیة الصدور (*) بالجعل البسيط. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۴۴)

میرداماد در حاشیه بر این عبارت توضیح داده است که:

(*) علی أن یؤخذ الحیثیة تعلیلیة لاتقیدیهة. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۴۴)

وقتی حمل موجودیت بر ماهیت حیثیت تقیدیه نخواهد، نتیجه این خواهد بود که موضوع حمل موجودیت ماهیت من حیث هی است، بدون هیچ قیدی. متناظرا خود ماهیت من حیث هی متعلق جعل واقع می شود. به عبارتی حمل مجعولیت و موجودیت بر ماهیت من حیث هی هر دو در این امر مشترکند که هیچکدام حیث تقیدیه نمی خواهند. میرداماد خود بر این مشابهت تصریح دارد:

و أما الماهیة من حیث هی هی کیف تتصف بالمجعولیة ... فلقد استبان نظیره فی الوجود. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۴۹)

این تصویر از موجودیت هم‌خوان با سخن دیگر میرداماد است که «موجود» مشتق نیست. این نظر خلاف ساختار لفظی کلمه «موجود» است؛ این کلمه در ظاهر مشتق است. طبق تحلیل مشهور، مشتق ذاتی است که دارای مبدا است. در ظاهر، مبدا اشتقاق در اینجا «وجود» است. بنابراین «موجود» به معنای ذاتی است که دارای وجود است. به نظر می رسد که اگر به تحلیل مشهور پای بند بمانیم، باید گفت که موجود محمول انتزاعی نیست؛ چراکه اگر موجودیت را بر الف حمل کنیم، درواقع موجودیت را به الف به انضمام وجود حمل کرده ایم. این ارتباط روشن می کند که مفهوم وجود تنها می تواند به معنای مصدری موجودیت باشد، و نه مبدا اشتقاق.

و بالجملة، الوجود المطلق معنی مصدری لایؤخذ من مبدأ المحمول قائم بالموضوع إنضماماً أو إنتزاعاً، بل من نفس ذات الموضوع المجعولة بجعل الجاعل إیها. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۱۳)

نحن متی قلنا «الوجود» فإنما نعنی به الموجود، أی إن المقصود بالوجود هو صیرورة الماهیة و موجودیتها الماخوذة من نفس الماهیة المتقررة، لا معنی یلحق الماهیة فیشتق منه الموجود و یحمل علیها، كما یكون فی السواد و الأسود، كما أن الإنسانیة مأخوذ من نفس ذات الإنسان لا أمر یقترن بالإنسان. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۱۵)^۱

نتیجه اینکه، مفهوم موجودیت مصدر برساخته از «موجود» و انتزاعی است و هیچ امری در جهان متناظر با آن وجود ندارد. یک سوال مهم این است که ارتباط موجودیت و تقرر چیست؟

۳.۲ تقدم تقرر بر وجود

چنانکه گفته شد، حاصل جعل بسیط تقرر ماهیت است و نه موجودیت ماهیت. بنابراین از نظر میرداماد تفاوت است بین موجودیت و تقرر. ترتیب آنچه در جهان اتفاق می افتد این است که ابتدا جاعل ماهیتی جعل می کند؛ سپس آن ماهیت متقرر می شود؛ و در نهایت می توان گفت که آن ماهیت موجود است. با این توضیحات، جعل مقدم بر تقرر ماهیت و تقرر ماهیت مقدم بر موجودیت است.

تتفرع عن أصل الجعل البسيط فروع، هي أصول لعويصات مسائل حكمية: ... و منها، سبق فعلية الماهية على الوجود إنما يستقيم على تلك المحجة، فيقال صار الإنسان فوجد. لست أقول صار الإنسان إنساناً أو شيئاً آخر فوجد، بل صدر نفس الإنسان و فاض قوامه فوجد. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۴۹-۵۳)

تقدم جعل بر تقرر و موجودیت بدین معناست که در مرتبه‌ی پیش از تعلق جعل بسیط به ماهیت الف، قضیه‌های «الف الف است» و «الف موجود است» هر دو کاذب خواهند بود.

أ لست قد سبق إلى فطانتك ... أن نفس قوام الماهية مصحح حمل الوجود و مصداقه، فاحدس أنها إذا استغنت بحسب نفسها و من حيث أصل قوامها عن الفاعل صدق حمل الوجود عليها من جهة ذاتها و خرجت عن حدود بقعة الامكان، و هو باطل؛ فإذا هي فاقرة إلى فاعلها من حيث قوامها و تقررهما و من حيث حمل الموجودية عليها. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۲۳)

فإذا ما أسهل أن يظهر لك أن الماهية ما لم تصدر عن الجاعل لم يحمل عليها شيء أصلاً، فإذا صدرت صدق أنها هي أو ما هو من ذاتياتها ... و أنها موجودة. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۴۴)

اما چرا دو مفهوم موجودیت و تقرر مساوق نباشند؟ مساوق شدن این دو مفهوم به این معنا خواهد بود که مفاد جعل بسیط را بتوان با گزاره‌ی «الف موجود است» نیز بیان کرد. اما، این یعنی متعلق جعل بسیط ماهیت نیست بلکه اتصاف ماهیت به موجودیت است؛ که

۹۲ حقیقت، وجود و تقرر؛ تأملی تاریخی درباره نظر صدرا در باب تحقق وجود در برابر ...

خلاف نظر میرداماد در باب جعل بسیط خواهد بود. اما اگر کسی باور به جعل بسیط ماهیت نداشته باشد، به تبع آن، طبیعی است بین تقرر و موجودیت تمایزی در مرتبه نگذارد و قائل به مساوقت آن دو شود.

و أما الذين لا يؤمنون بالجعل البسيط فلعل القول بالمساوطة أصح لأنظارهم.
(میرداماد ۱۳۹۱؛ ۵۳)

به نظر میرداماد گزینه‌ی ممکن سوم که موجودیت مقدم بر تقرر ماهیت باشد، معقول نیست.

و أما سبق الوجود على الفعلية فلا يستصحه إلا ذو فطرة سقيمة. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۵۳)

عدم معقولیت سبق موجودیت بر تقرر ماهیت بدین دلیل است که تقدم موجودیت بر تقرر نوعی تقدم وصف بر موصوف است. مفروض است که ماهیت به موجودیت متصف می‌شود و نه برعکس. نیز می‌دانیم که موصوف بر وصف خود مقدم است. بنابراین ماهیت باید بر موجودیت مقدم باشد. از این رو است که میرداماد می‌گوید:

تاخر اللواحق المنضمة و الإنتزاعات اللاحقة و الإعتبارات العارضة عن مرتبه قوام الماهية
كاد يكون من الفطريات. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۵۳)

متناظر با تقدم تقرر بر موجودیت، تقدم محمول‌های ذاتی و خود ذات بر محمول موجودیت است. بدین معنا که مرتبه‌ای از ماهیت مجعول الف که در آن مرتبه الف است (یا الف ب است؛ که ب ذاتی الف باشد) مقدم است بر مرتبه‌ای از ماهیت مجعول که در آن الف موجود است. میر، مطابق نظر مشهور، ذاتیات را مقدم بر ذات می‌داند. از این رو، ترتیب محمول‌های ذاتی، ذات و موجودیت بدین صورت خواهد بود که محمول ذاتی بر ذات مقدم است و ذات بر محمول موجودیت.

فإن الماهية في مرتبة الصدور و هي بعينها مرتبة التقرر تتأخر عن مقوماتها و تتقدم على الوجود، فتكون نسبة الوجود و الذاتيات إلى الماهية على التعاكس. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۶۶)

از نظر میرداماد بین این دو مرتبه، یعنی تقرر و موجودیت، واسطه‌ای نیست. بدین معنا که نخستین محمولی که به ماهیت من حیث هی حمل می‌شود، محمول موجودیت است. نخستین بودن در اینجا به معنای نبود هیچ امر انضمامی برای صحت حمل محمول

موجودیت است. بنابراین، به بیان دیگر، میرداماد مدعی است که برای اینکه محمول موجودیت بر ماهیتی حمل شود، تنها کفایت آن ماهیت مجعول واقع شود؛ موضوع ماهیت من حیث هی هی است بدون انضمام هیچ قیدی. این مطلب باز بیان همان ایده است که موضوع موجودیت ماهیت من حیث هی هی است، بدون هیچ حیث تقییدی.

الوجود أول ما ينتزع من الماهية المتقررة؛ إذ ليس مطابقه إلا نفس الماهية المتقررة، لا معنى ما غيرها أصلا. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۴۳)

بنابراین امکان ندارد که ماهیت من حیث هی هی متقرر باشد، اما موجود نباشد. چراکه، تنها اگر جعلی رخ دهد ماهیت من حیث هی هی متقرر می‌شود و در این وضع این ماهیت موجود هم هست. از این رو، تقرر و موجودیت در مصداق مساوی اند؛ گرچه بنا بر آنچه گفته شد، مساوق نباشند. این وجه فارق نظر میرداماد از نظر معروف منسوب به معتزله است که تقرر مصداقا اعم از وجود است.

فليس للماهية مرتبة وجود يتصور بحسبها سلب الخلط بالوجود، وإنما لها مرتبة فعلية و تقرر ليست بما هي هي بعينها مرتبة إنتزاع الوجود، أي الموجودية المصدرية، بل إنما هي مستتبعها و غير منسلخة عن إقترانها مطلقا. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۴۵)

بنابراین، تا اینجا تصویر روشن تری از موجودیت نزد میرداماد داده شده است. جعل بسیط رخ می‌دهد. در اثر آن ماهیت متقرر می‌شود. و در مرتبه‌ای بعد ماهیت موجود است؛ موجودیت ماهیت متاخر است از ذات و ذاتیات ماهیت. اما در مورد سایر احکام ماهیت چه می‌توان گفت؟ ربط موجودیت با سایر احکام ماهیت (لوازم و لواحق اتفاقی) چیست؟

۴.۲ تقدم وجود بر احکام غیر ذاتی در عین عدم مدخلیت

طبیعتا، نتیجه تقدم تقرر ماهیت بر موجودیت و نخستین محمول بودن موجودیت، طبیعتا این خواهد بود که سایر محمول‌هایی که بر ماهیت من حیث هی هی حمل می‌شوند، موخر از محمول موجودیت باشند. میرداماد بوضوح چنین نظری دارد.

فإذا تعرفت ذلك فقد عرفت أن وجود الماهية متقدم على لوازمها. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۴۳)

بنابراین، تاکنون آنچه بدست آورده‌ایم این است که ترتیب محمول‌ها برای یک ماهیت مجعول از این قرار است: ذاتیات، ذات، موجودیت، لوازم و لواحق. اما آیا موجودیت

۹۴ حقیقت، وجود و تقرر؛ تأملی تاریخی درباره نظر صدرا در باب تحقق وجود در برابر ...

ماهیت مدخلیت در لازم (یا لواحق) ماهیت دارد؟ به بیان دیگر، آیا وصف موجودیت برای ماهیت، به معنایی، بخشی از علت اتصاف ماهیت به لوازم (یا لواحق) خود است؟^{۱۱} پاسخ میرداماد منفی است.^{۱۲}

آن تقدم وجود الماهية على لوازمها المعلول لها إنما هو لأن الوجود أول ما ينتزع من الماهية المتقررة؛ ... لا لتوقف لزومه على ذلك؛ فإن الماهية المتقررة مقتضية لما هو لازمها بته، ... فإذا تعرفت ذلك فقد عرفت أن وجود الماهية متقدم على لوازمها وإن لم يكن مما له مدخلية في الإقتضاء. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۴۳)

بنا بر آنچه گفتیم، از نظر میر، تقرر ماهیت و موجودیت آن از هم تفکیک‌ناپذیرند. اما این نتیجه نمی‌دهد که هرچه لازم ماهیت باشد، به نحوی متأثر از چیزی باشد که ماهیت از آن منفک نمی‌شود. درواقع، فرق است بین اینکه ماهیتی که مقتضی لازم خود است، از موجودیت انفکاک‌ناپذیر باشد و اینکه موجودیت ماهیت در اقتضای آن لازم مدخلیت داشته باشد. به بیان دیگر، اگر ب لازم (یا لاحق) ماهیت الف باشد، بین دو ادعای زیر فرق است؛ نظر میرداماد مطابق با ادعای دوم است و نه ادعای اول:

الف با وصف موجودیت (یا به سبب وصف موجودیت) ب است.

الف ب است و الف وصف موجودیت دارد.

ادعای میرداماد در اینجا همخوان با ادعای وی در انتزاعی بودن محمول موجودیت است. بنا بر انتزاعی بودن موجودیت، مطابق مفهوم موجودیت برای یک ماهیت وصفی در خارج برای آن ماهیت نیست. حال، طبیعتاً این وصفی که نیست نمی‌تواند مدخلیت یا تأثیری در اتصاف ماهیت به لوازمش داشته باشد؛ درواقع، چیزی نیست که بخواهد در خارج تأثیری بگذارد. آنچه در خارج مقتضی و اثربخش است خود ماهیت است، نه چیز دیگری. بنابراین با توجه به انتزاعی بودن موجودیت، میرداماد اصولاً نمی‌تواند مدعی بشود که موجودیت در اتصاف ماهیت به لوازم خود مدخلیتی داشته باشد.

در پایان بخش نخست، تصویر کلی نظر میرداماد در باب وجود را می‌توان چنین ترسیم کرد: وجود همان موجودیت مصدری است. موجودیت انتزاعی است. موجودیت ماهیت از تقرر ماهیت تفکیک‌ناپذیر ولی موخر از آن است. تقرر ماهیت حاصل جعل بسیط ماهیت است. موجودیت ماهیت مقدم بر لوازم و لواحق ماهیت است، گرچه در اتصاف ماهیت به آنها مدخلیتی ندارد. ماهیتی که در اینجا مورد نظر است، ماهیت من حیث هی هی است.

۳. مخالفت صدرا با تمایز تقرر و وجود

با داشتن تصویری که میرداماد از موجودیت ساخته است، به مساله اصلی این نوشتار برمی گردیم. قصد بر این است که مقدمه‌ی اصلی صدرا در استدلال مورد بحث را در بستری تاریخی معنا کنیم. به باور نگارنده، در بیان مقدمه‌ی مورد بحث در این نوشتار، صدرا دو مخالفت مهم با میرداماد دارد: نخست اینکه تقرر و وجود تمایزی ندارند. دوم اینکه وجود در همه‌ی آثار و احکام مدخلیت دارد. در ادامه به ترتیب به این دو نقد صدرا خواهیم پرداخت.

۱.۳. ترادف حقیقت، صیورت، فعلیت، تقرر و وجود

به یاد بیاوریم که در مقدمه‌ای که مورد بحث ماست، صدرا مدعی است که حقیقت شیء همان وجودش است.

حقیقة کل شیء هی خصوصیه وجوده. (شیرازی ۱۹۸۱؛ ج ۱، ۳۸)

حقیقة کل شیء هی خصوص وجوده. (شیرازی ۱۳۶۶؛ ج ۱، ۴۹ - شیرازی ۱۳۷۸؛ ۱۹۶)

حقیقة کل شیء هو وجوده. (عمادالدوله ۱۳۶۳؛ ۹ - شیرازی ۱۳۷۵؛ ۱۸۲)

در مواردی، ادعای صدرا از همانی حقیقت و وجود فراتر می‌رود و قائل به ترادف مفهوم حقیقت و وجود است.

فهكذا حکم مفهوم الحقیقة و الوجود و مرادفاتہ. (عمادالدوله ۱۳۶۳؛ ۱۰)

و کون الشیء ذاحقیقة معناه أنه ذووجود. (شیرازی ۱۳۶۶؛ ج ۱، ۴۹)

و بیش از این وی مدعی است که حقیقت شیء همان وجودش است، چون ترادف درست است.

أن حقیقة کل شیء هو وجوده ... لأن موجودیه الشیء و کونه ذاحقیقة معنی واحد و مفاد واحد لا اختلاف بینها إلا فی اللفظ. (شیرازی ۱۳۷۵؛ ۱۸۲)

۹۶ حقیقت، وجود و تقرر؛ تأملی تاریخی درباره نظر صدرا در باب تحقق وجود در برابر ...

گویی، صدرا مدعی است چون مفاهیم حقیقت و وجود مترادف اند، پس حقیقت یک چیز و وجود آن چیز امر واحدی است. یا به عبارتی، اینکه الف حقیقی است و اینکه الف موجود است معنای یکسانی دارد. اما چه چیزی توضیح می‌دهد که مفهوم حقیقت و وجود مترادف اند؟

ابتدا ببینیم منظور صدرا از حقیقت شیء چیست. وی در موارد بسیاری در آثار متعددش وقتی سخن از حقیقت چیزی می‌گوید، منظورش خود آن شیء در جهان یا خود شیء خارجی است. «حقیقت واجب» یعنی خود واجب‌الوجود در جهان؛ «حقیقت انسان» یعنی همان انسان خارجی؛ وقتی می‌گوید که چیزی حقیقت ندارد، سخن وی بدین معناست که واقعیت عینی و خارجی ندارد؛ حقیقت وجود همان وجود عینی و خارجی است؛ یا وقتی می‌گوید که حقیقت شیئی به ذهن نمی‌آید، مقصودش این است که خود آن شیء خارجی به ذهن نمی‌آید. در اینجا تنها موارد اندکی از خیل کثیری از عباراتی را که صدرا در آنها حقیقت را بدین معنا به کار بسته است، ذکر می‌کنیم.^{۱۳}

منها أن من العلوم ما لا حقيقة لها في الخارج كالمعقولات الثانية وغيرها وأيضا قد نقل المعدوم المطلق واللاشيء واللاممكن ولا يمكن أن يكون العلم بها صورة مطابقة للمعلوم إذ المطابقة بين الشئيين يستدعي وجودهما معا. (شیرازی ۱۳۶۳؛ ۹۹)

الشیطان جوهر نفسانی فاعل الشر مبدأ الغلط في الاعتقادات والفسوق والعصيان في الأعمال منشأ الوسوسة والمكر والخديعة وإراءة أشياء لا حقيقة لها وإبراز الباطل في صورة الحق. (شیرازی ۱۳۶۳؛ ۱۹۲)

ثم من العجب أن هذا الشيخ العظيم بعد ما أقام حججا كثيرة في التلويحات على أن الوجود اعتباري لا صورة ولا حقيقة له في الأعيان صرح في أواخر هذا الكتاب بأن النفوس الإنسانية وما فوقها كلها وجودات بسيطة بلا ماهية و هل هذا إلا تناقض صريح وقع منه. (شیرازی ۱۳۸۲؛ ج ۱، ۱۴)

حقیقه الواجب عندهم هو الوجود البحت القائم بذاته المعرى في ذاته عن جميع القيود و الاعتبارات. (شیرازی ۱۳۸۲؛ ج ۱، ۷۶)

وما هو من الأعراض العامة والمفاهيم الشاملة هو معنى الموجودية المصدرية، لا حقيقة الوجود. (عمادالدوله ۱۳۶۳؛ ۲۶)

فغاية كمال كل منهما أن يكون ذاتا أحديا قيوما واجبا بالذات و غاية نقصه أن يكون اعتبارا عقليا و معنى رابطيا لا حقيقة متأصلة بإزائه. (شیرازی ۱۹۸۱؛ ج ۱، ۱۷۴)

کثیرا ما یکون للشیء حقیقه و ذات سوی مفهومه و ما حصل منه فی العقل. (شیرازی
۱۹۸۱؛ ج ۱، ۱۷۴)

تا اینجا دانستیم که حقیقت یک شیء همان شیء در خارج است. به یاد بیاوریم که میرداماد نیز معنایی شبیه به این در نظام فلسفی اش دارد: تقرر ماهیت در خارج. از نظر میرداماد نیز شیء خارجی همان ماهیت متقرر است. از نظر صدرا نیز شیء خارجی همان ماهیت حقیقت یافته است. بنابراین، گرچه میرداماد و صدرا عبارات متفاوتی به کار گرفته اند، اما معنای اصطلاحاتشان یکی است. حقیقت نزد صدرا همان معنایی را دارد که تقرر و مترادفانش نزد میرداماد.

اما، صدرا در اینجا یک گام فراتر از میرداماد می‌گذارد و مدعی است که حقیقت و وجود هم مترادف اند. به نظر می‌رسد شهودهای ما درباره‌ی معانی حقیقت، وجود، فعلیت، تقرر و ... به نفع صدرا هستند؛ واقعا چه تفاوت معنایی بین مدعاهای زیر قابل تصور است؟

الف موجود است.

الف کائن است.

الف متقرر است.

الف فعلیت دارد.

الف حقیقی است.

الف محقق است.

الف متحقق است.

الف هست.

حتا خود میرداماد نیز بر اینکه مطابق این ادعاها در جهان یک واقعیت است، صحنه گذاشته است. تمایز هل بسیط حقیقی و مشهوری را به خاطر بیاورید. اولی از تقرر ماهیت می‌پرسد و دومی از موجودیت آن. پاسخ اولی این است که الف متقرر است و دومی اینکه الف موجود است. اما آنچه در خارج متناظر این دو گزاره است، امر واحدی است.

فمرتبه نفس الذات المجعولة بالفعل تقال لها «مرتبه التقرر و الفعلية» و للمطلب الذی یزائها «الهل البسيط الحقیقی»، أعنی هل الشیء. و مرتبه الموجودية المصدرية المنتزعة منها تقال لها «مرتبه الوجود» و للمطلب الذی یزائها «الهل البسيط المشهوری» أعنی هل الشیء

۹۸ حقیقت، وجود و تقرر؛ تأملی تاریخی درباره نظر صدرا در باب تحقق وجود در برابر ...

موجود علی الاطلاق. و صیور هذین المطلبین بأخرة واحد بحسب المحکی عنه.
(میرداماد ۱۳۶۷؛ ۳۸)

اما میرداماد در نهایت نپذیرفته است که این دو مترادف اند. بنا بر آنچه در بخش پیشین درباره‌ی رابطه جعل و وجود از نظر میرداماد گفته شد، به نظر می‌رسد که توجیه میرداماد برای تفاوت معنایی وجود و تقرر باید وابسته باشد به مساله جعل بسیط و تعلق جعل بسیط به ماهیت. چنانکه گفتیم میرداماد معتقد است که جعل به ماهیت تعلق می‌گیرد و نه به وجود یا اتصاف. حال اگر حاصل جعل بسیط را بتوان با تعبیر «موجودیت ماهیت» بیان کرد، باید گفت که حاصل جعل بسیط اتصاف ماهیت به وجود است و نه ماهیت. بنابراین، میرداماد مجبور می‌شود بین تقرر ماهیت و موجودیت ماهیت تمایز بگذارد.

به نظر می‌رسد استدلال از طریق جعل اشکالی داشته باشد. به یاد بیاورید که، بنا بر نظر میر، حاصل جعل بسیط را می‌توان با تعبیر «تقرر ماهیت» بیان کرد. اگر اینگونه است، پس باید متعلق جعل بسیط اتصاف ماهیت به تقرر باشد و نه ماهیت. به بیانی دیگر، اگر اینکه حاصل جعل بسیط موجودیت ماهیت باشد، نتیجه دهد که متعلق جعل اتصاف است، اینکه حاصل جعل تقرر ماهیت باشد هم نتیجه می‌دهد که متعلق جعل اتصاف است. اما میرداماد چنین ادعایی درباره‌ی تقرر ندارد. پس طبیعتاً چنین ادعایی درباره‌ی موجودیت هم نباید داشته باشد. از این رو، به نظر نمی‌رسد در تصویری که میرداماد برای وجود ترسیم کرده است، تفکیک معنایی تقرر و موجودیت به اندازه‌ی کافی موجه باشد.^{۱۴} حتا اگر متعلق جعل بسیط ماهیت باشد، می‌توان به درستی حاصل جعل را موجودیت ماهیت دانست، بدون اینکه موجودیت وصفی انضمامی باشد که، در اثر جعل، ماهیت به آن متصف شده است.

در یک جمع‌بندی، می‌توان نقد نخست صدرا بر میرداماد را چنین بیان کرد: موضع‌گیری در مساله جعل هرچه باشد، می‌توان حاصل جعل را موجودیت ماهیت دانست. بنابراین، دلایل کافی برای تفکیک معنایی حقیقت، وجود، فعلیت و ... در دست نیست. از طرفی، شهودهای ما موید این هستند که حقیقت، وجود و ... مترادف اند. نتیجه اینکه حقیقت، وجود و ... مترادف اند.

به سخن صدرا برگردیم که حقیقت شیء همان وجودش است. دانستیم که در تقابل با نظر میرداماد، از نظر صدرا، موجودیت، حقیقت و ... معانی متفاوتی ندارند. از این رو، مرتبه‌ی تقرر ماهیت و مرتبه‌ی موجودیت ماهیت متفاوت با هم نیستند که تقدم و تاخیری داشته باشند. در نتیجه، در ضدیت با نظر میرداماد در باب وجود، سخن صدرا که حقیقت

شیء همان وجودش است، هم معنا خواهد یافت و هم توجیه. پس از این، جز در مواردی که به صراحت به نظر میرداماد ارجاع دارد، این اصطلاحات را مترادف به کار خواهیم برد. با این توضیح، به سراغ مساله بعدی می رویم: مدخلیت وجود در ترتب آثار.

۲.۳ مدخلیت وجود در احکام ذاتی و لوازم ماهیت

هم میرداماد و هم صدرا نظر خود درباره‌ی جعل را منوط کرده‌اند به نظرشان درباره‌ی وجود و نه برعکس. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۱۴) (شیرازی ۱۳۷۵؛ ۱۸۲)^{۱۵} به نظر می‌رسد که این تقدم بحث واقعا چینش منطقی درستی نیز دارد. چراکه به درستی می‌توان درباره‌ی موجودیت اشیاء سخن گفت بدون اینکه در باب مجعولیت آنها نظری داده شود. حتی می‌توان قایل به تحقق جعل در جهان نبود، اما همچنان از موجودیت اشیاء سخن گفت. مثلا کسی که به صدفه در جهان معتقد باشد، می‌تواند به درستی و به شکل معناداری امور محقق در جهان را موجود بداند. یا وقتی موجودیت بر واجب‌الوجود حمل می‌شود، این حمل نمی‌تواند مبتنی بر نظری در باب نحوه‌ی مجعولیت واجب باشد؛ چراکه واجب، بنا بر فرض، مجعول نیست. بنابراین مساله وجود و ربط آن به ماهیات، باید مستقل از مساله جعل و اینکه جعل به چه تعلق می‌گیرد بررسی و حل و فصل شود. کاری که به نظر می‌رسد میرداماد و صدرا، به درستی، بر انجام آن توافق دارند.

نتیجه این موضع‌گیری برای تصویری که میرداماد در باب وجود ترسیم کرده است، حذف جعل از آن تصویر است. چه جعل رخ دهد یا نه، باقی تصویر بی‌تغییر خواهد ماند. تصویر اولیه چنین چیزی بوده است: جعل رخ می‌دهد؛ ماهیت متقرر می‌شود؛ ماهیت دارای ذاتیات و ذات خود می‌شود؛ ماهیت موجود می‌شود؛ ماهیت دارای لوازم و لواحق خود می‌شود. حاصل تصویر باقیمانده چنین چیزی است: ماهیت متقرر می‌شود؛ ماهیت دارای ذاتیات و ذات خود می‌شود؛ ماهیت موجود می‌شود؛ ماهیت دارای لوازم و لواحق خود می‌شود. با ترادف تقرر و موجودیت، این تصویر برای صدرا ساده‌تر هم خواهد شد: ماهیت موجود می‌شود؛ ماهیت دارای ذاتیات و ذات خود می‌شود؛ ماهیت دارای لوازم و لواحق خود می‌شود.

دقت شود که نمی‌توان تصویر صدرا را اینگونه ساده کرد: ماهیت دارای ذاتیات و ذات خود می‌شود؛ ماهیت موجود می‌شود؛ ماهیت دارای لوازم و لواحق خود می‌شود. چراکه بنا بر نظر مشترک میرداماد و صدرا حاصل جعل بسیط تقرر ماهیت (یا به تعبیر صدرا

موجودیت ماهیت) است. حال اگر جعل را از تصویر حذف کنیم، آنچه در سر سلسله‌ی تقدم‌ها می‌ماند تقرر ماهیت است. از این رو، بناچار باید تقرر ماهیت مقدم بر ذات و ذاتیات باشد. با ترادف موجودیت و تقرر چاره‌ای نیست جز اینکه موجودیت مقدم بر ذاتیات و ذات باشد.^{۱۶}

چنانکه در بخش نخست گفته شد، از نظر میرداماد، پیش از مجعولیت، الف الف نیست و الف موجود نیست. گرچه در تصویر صدرایی جعل جایی ندارد، مشابه این نتیجه برای تصویر صدرایی برای موجودیت برقرار خواهد شد: به نظر صدرا پیش از موجودیت الف الف نیست. به طریق اولی، سایر احکام نیز وضع مشابه دارند؛ موجودیت بر همه‌ی احکام (چه احکام ذاتی، چه ذات، چه لوازم و چه لواحق اتفاقی) مقدم است. اما آیا موجودیت مداخلیتی هم در این احکام دارد؟

چنانکه در بخش نخست بیان شد، اینکه محمول ب برای ماهیت الف مقدم بر ج باشد، نتیجه نمی‌دهد که در اتصاف الف به ج، ب مداخلیت داشته باشد. بنابراین صرف اینکه موجودیت مقدم بر ذات و ذاتیات باشد، نتیجه نمی‌دهد که در اتصاف ماهیت به ذات و ذاتیاتش مداخلیت داشته باشد. مساله این است که آیا دارد؟ پاسخ به نظر مثبت می‌رسد. تصویر میرداماد از تقدم و تاخر را در نظر بگیرید: ابتدا جعل رخ می‌دهد. ماهیت متقرر می‌شود. ماهیت خودش خودش می‌شود. ماهیت متقرر موجود می‌شود. در این تصویر صدرا دو تصرف می‌کند. نخست اینکه جعل را کنار می‌گذارد. دوم اینکه تقرر و موجودیت را به یک معنا می‌گیرد. تصویر صدرا این می‌شود: ابتدا ماهیت موجود می‌شود و سپس خودش خودش می‌شود. پیش از اینکه ماهیت خودش خودش بشود، چیزی غیر از موجودیت نیست که بتواند مداخلیتی داشته باشد. نتیجه اینکه، چاره‌ای نیست جز اینکه موجودیت ماهیت حتا در حمل ذات و ذاتیات بر ماهیت مداخلیت داشته باشد. و در اثر این نتیجه، به طریق اولی، در حمل لوازم و لواحق نیز مداخلیت داشته باشد.

پیش‌تر گفته شد که میرداماد بین دو ادعای زیر فرق می‌گذارد و در مورد احکام ماهیت ادعای دوم را موجه می‌داند. (ب ذاتی، ذات، لازم یا لاحق ماهیت الف است).

الف با وصف موجودیت (یا به سبب وصف موجودیت) ب است.

الف ب است و الف وصف موجودیت دارد.

نتیجه اینکه، صدرا در مساله‌ی مداخلیت دقیقاً نقطه مقابل میرداماد است. وی ادعای نخست را موجه می‌داند. گرچه بنا بر تصویری که میرداماد برای موجودیت طراحی کرده،

به نظر انتخاب درستی بین این دو ادعا دارد، اما اگر تصویر موجودیت را مطابق صدرا در نظر بگیریم، به نظر چاره‌ای جز ترجیح ادعای نخست نیست.^{۱۷}

۴. نتیجه‌گیری

در این نوشتار قصد داشتیم که یکی از مقدمات یکی از استدلال‌های صدرا در باب مسأله‌ی اصالت وجود را در بستری تاریخی و در تقابل با نظر میرداماد بررسی کنیم. حقیقت هر چیز همان وجودش است، که بواسطه‌ی آن وجود، آثار، احکام و حقوق آن شیء بر آن شیء مترتب می‌شود.

أن حقيقة كل شیء هو وجوده الذی یترتب به علیه آثاره و احکامه. (عمادالدوله ۱۳۶۳؛ ۹)

در این باب، مشخصاً سه مسأله مطرح شد: نخست اینکه، تعبیر «حقیقت شیء وجودش است» به چه معناست؟ دوم اینکه، دایره‌ی آثار، احکام و حقوق چیست؟ مثلاً آیا تنها ترتب لواحق غیرلازم بواسطه‌ی وجود است یا لوازم و ذات و ذاتیات هم مشمول در مدعا هستند؟ و سوم اینکه چرا ترتب آثار، احکام و حقوق بواسطه‌ی وجود است؟ پاسخ‌ها از این قرار هستند: ادعای یکی بودن حقیقت و وجود در مقابل ادعای دوگانگی تقرر و موجودیت در میرداماد است. دوم اینکه ادعای تقدم و مدخلیت وجود بر همه‌ی احکام ماهیت (شامل ذات، ذاتیات، لوازم و لواحق اتفاقی) در مقابل ادعای میرداماد است که موجودیت از ذات و ذاتیات موخر است و موجودیت در حمل لوازم و لواحق مدخلیت ندارد. سوم اینکه، از آنجا که مسأله موجودیت مستقل از مسأله مجعولیت پاسخ داده می‌شود، چاره‌ای نیست جز اینکه موجودیت مدخلیت در احکام ماهیت داشته باشد. نتیجه این خواهد بود که برای میرداماد موجودیت امری انتزاعی است که در جهان اثری ندارد و اثری نمی‌پذیرد. در مقابل، موجودیت در نظر صدرا بنیادی‌ترین واقعیت است که همه‌ی آثار به نوعی به آن وابسته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. نگارنده بر خود لازم می‌داند که از سیداحمد حسینی و امیرحسین زادیوسفی به خاطر هم‌فکری‌ها و مشارکت‌های بسیاری که در محتوای این مقاله، چه به نحو مستقیم و چه به نحو غیرمستقیم، داشته‌اند، قدردانی کند. نیز باید از سینا سالاری به سبب برخی نکات ارزشمندش در پیش‌برد برخی از ایده‌های متن سپاس‌گزار باشد.

۱۰۲ حقیقت، وجود و تقرر؛ تأملی تاریخی درباره نظر صدرا در باب تحقق وجود در برابر ...

۲. در این بحث شیء را همان ماهیت (چه چیزی بودن) فرض کرده ایم. در ادبیات معاصر در باب اصالت وجود نیز معمولاً چنین فرض می‌شود که بحث بر سر تحقق وجود یا ماهیت (چه چیزی بودن) است. یک استثنای مهم در معاصرین فیاضی (۱۳۸۸) است. وی شیء (یا حتا ماهیت) را در بحث اصالت وجود معادل با هر چیزی غیر از وجود فرض کرده است. این که کدام فرض با تصریحات صدرا سازگار است، خود بحث پیچیده‌ای است که نیاز به بررسی جامعی در متون صدرا دارد. نگارنده این تصمیم را به پژوهش دیگری که در دست نگارش دارد موکول می‌کند. در اینجا بنا را بر فرض متعارف در بین معاصرین خواهیم گذاشت. نیز اینکه اگر بنا را بر نظر دیگر بگذاریم، بحث حاضر چگونه پیش خواهد رفت، خود مساله دیگری است که نگارنده آن را به پژوهش دیگری که در دست نگارش دارد موکول می‌کند.

۳. در متن تفسیر قرآن (شیرازی ۱۳۶۶؛ ۴۹) که در بالا نقل شده است، عبارت «به» نیامده است. این به ذهن متبادر می‌کند که صدرا در آنجا ادعای متفاوتی طرح کرده است: حقیقت یک چیز همان وجودش است، که بواسطه‌ی آن وجود، آثار، احکام و حقوق آن شیء بر آن وجود مترتب می‌شود. این خوانشی متفاوت از آن چیزی است که در متن مبنا قرار گرفته است. بحث حاضر نسبت به اینکه موضوع آثار و احکام آن شیء است یا آن وجود ختثاست؛ بلکه تمرکز بحث حاضر بر مدخلیت وجود است در ترتب آثار، حال این مدخلیت به نحو موضوع قرارگرفتن وجود برای آن آثار و احکام باشد یا هر نحو دیگری. نگارنده این مساله را به پژوهش دیگری که در دست نگارش دارد، موکول می‌کند.

۴. نگارنده این مهم را به پژوهشی دیگر که در دست نگارش دارد، موکول می‌کند.

۵. در این نوشتار قصد نداریم خوانش متاخرین و معاصرین را از اصالت وجود صدرا مورد بررسی و تحقیق قرار دهیم؛ نه بدین معنا که درباره‌ی صحت و سقم این خوانش‌ها نظری داده باشیم، بلکه از این باب که این خوانش‌ها عمدتاً با رویکردی تحلیلی به آثار و متون صدرا توجه کرده‌اند. در مقابل، چنان که در متن نیز بیان شد، رویکرد نوشته‌ی حاضر تاریخی است. نگارنده ارتباط این خوانش تاریخی با خوانش‌های معاصر را به پژوهش دیگری که در دست نگارش دارد موکول می‌کند.

۶. در مورد نظر میرداماد در باب وجود رساله‌ی دکتری ارزشمندی نوشته شده است (منافیان ۱۳۹۳). تقریری که نگارنده در این بخش از نظر میرداماد دارد، هم‌خوانی‌های بسیاری با این رساله دارد؛ گرچه برداشت‌های این نوشتار و آن رساله از آثار میرداماد مستقل از هم بوده‌اند.

۷. البته، میرداماد معتقد است که بزرگان مشائین، نظیر ابن سینا و خواجه نصیرالدین طوسی، هم‌نظر با وی معتقدند که وجود در خارج عارض بر ماهیت نمی‌شود. (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۲۱) تصمیم در

باب اینکه نظر ابن سینا و سایر مشائین در باب ارتباط وجود و ماهیت در خارج چگونه است، پژوهش تاریخی مستوفایی می‌طلبد.

۸. هر یک از این مدعاها مناقشات و پیچیدگی‌هایی دارد که باید در جای خود تحقیق شوند. نگارنده این بخش از تحقیق را به متون دیگری که در دست نگارش دارد، موکول کرده است.

۹. میرداماد «صیرورة الماهیه» را به اشکال گوناگون به کار می‌گیرد. در مواردی ظاهر عبارت چنان است که گویی او صیرورت و موجودیت را به یک معنا گرفته است؛ نظیر اینکه «ثم العقل بضرب من التحلیل یتترع منها معنی الموجودیه و الصیرورة المصدریه» (میرداماد ۱۳۹۱؛ ۹). اما در مواردی نیز مانند عبارات نقل شده در متن، صیرورت را در مقابل موجودیت و به معنایی متفاوت به کار می‌برد. حال در تفسیر سازگار متن میرداماد دو نظر می‌توان داد: نخست اینکه بگوییم که وی در به‌کارگیری اصطلاح صیرورت یکنواخت عمل نکرده است. دوم اینکه اصل را بر کاربرد نوع اخیر (یعنی متفاوت با موجودیت) بگذاریم و در موارد دیگر توجیهی برای عدول از ظاهر عبارت داشته باشیم. (گزینه ی سومی نیست؛ چون کاربرد صیرورت در معنایی مقابل موجودیت در آثار میرداماد غیرقابل انکار است.) گرچه نظر نگارنده مطابق با تفسیر دوم است، جزئیات آن در این مقال نمی‌گنجد. نگارنده بررسی این جزئیات را به پژوهش دیگری که در دست نگارش دارد، موکول می‌کند. به هر ترتیب، مسلم است که میرداماد حداقل در برخی موارد صیرورت را در بیان حاصل جعل بسیط به کار گرفته است و همین برای پیشبرد بحث حاضر کافی است.

۱۰. در این متن میرداماد کلیدی برای فهم منسجم نظرش در باب وجود را در اختیار محقق قرار می‌دهد. وی می‌گوید که هرگاه در متنی کلمه «وجود» را به کار بردم بدان که منظور موجود است. اگر این راهنما را در خواندن آثار میرداماد پیش چشم قرار دهیم، دیگر نمی‌توان هیچ متنی از میرداماد را به گونه‌ای تفسیر کرد که سازگار با عینیت وجود باشد. به طریق اولی، نمی‌توان از میرداماد خوانشی مطابق با اصالت وجود به معنای امروزی کلمه داشت.

۱۱. علیت در اینجا به معنایی عام به کار رفته است که می‌تواند شامل جزءالموضوع قرارگرفتن وجود، تمام‌الموضوع قرارگرفتن وجود، یا علیت در اتصاف موضوع به احکام باشد. آنچه میرداماد مدعی است این است که همه‌ی این انحاء مدخلیت وجود در اتصاف ماهیت به احکام خود مردود است.

۱۲. تا آنجا که نگارنده می‌داند، میرداماد تصریحی در مورد عدم مدخلیت موجودیت در اتصاف ماهیت به لواحق اتفاقی ندارد. اما آنچه در ادامه خواهد آمد عیناً برای لواحق نیز قابل بازنویسی است. از این رو، به نظر نگارنده، از منظر میرداماد تفاوتی بین لوازم و لواحق در این باب نیست.

۱۳. البته ادعا این نیست که تنها معنایی که صدرا از حقیقت در آثار خود مورد نظر داشته همین معناسست. بلکه در بسیاری موارد وقتی صدرا می‌گوید حقیقت شیء معنای سخنش ماهیت (چه

چیزی بودن) آن است. برای نمونه وی می‌گوید: «إعلم أن حقيقة الشيطان جوهر نفسانی...» (شیرازی مفاتیح؛ ۱۹۲). واضح است که چنین معنایی نمی‌تواند به بحث حاضر مربوط باشد. چراکه نمی‌توان گفت که صدرا مدعی است ماهیت یک شیء همان وجودش است یا اینکه ماهیت و وجود مترادف اند. نگارنده بررسی جامعی از معنای حقیقت نزد صدرا را به پژوهش دیگری که در دست نگارش دارد موکول می‌کند.

۱۴. شاید مقاومت میرداماد در برابر ترادف موجودیت و تقرر توجیهی تاریخی داشته باشد. چنانکه خود او مدعی است، تابعین مشائین موجودیت را به معنای عرض واقعی بر ماهیت به کار بسته اند. این اصطلاح وجود چنان معنای خود را در ادبیات متعین کرده که میرداماد ترجیح داده است به جای استفاده از آن، اصطلاح کمتر مناقشه‌برانگیزی (مانند تقرر) را به کار بگیرد؛ تا دچار نتایج و لوازم معنای عرضی وجود نشود. این حدسی تاریخی است که نیاز به بررسی دارد.

۱۵. این ادعا یک استثناء دارد. صدرا در شواهد (شیرازی ۱۳۸۲؛ ج ۱، ۶) استدلالی به نفع اصالت وجود می‌آورد که گویی مبتنی بر جعل است. البته مساله به این سادگی نیست. چراکه وی در عمده‌ی مباحثی که در جعل مطرح می‌کند از نتایج اصالت وجودش بهره می‌برد. از این‌رو، یک مساله پدید می‌آید: آیا استدلالی به نفع اینکه متعلق جعل وجود است می‌توان داشت که مبتنی بر اصالت وجود نباشد؟ گرچه به نظر اولیه پاسخ منفی است، در اینجا این مساله را باز رها می‌کنیم. نگارنده بررسی این مساله را به پژوهش دیگری که در دست نگارش دارد موکول می‌کند. برای بحث حاضر کافی است که صدرا در عمده آثار خود به این روش پای‌بند بوده است.

۱۶. برای طرفدار نظریه‌ی میرداماد حداقل دو راه مقاومت در برابر تصویر صدرایی هست. نخست اینکه از تعبیر «تقرر ماهیت» و مترادف‌هایش برای بیان حاصل جعل بسیط دست بکشد. به بیانی دیگر، میرداماد می‌تواند مدعی شود که حاصل جعل بسیط را نه می‌توان با «موجودیت ماهیت» بیان کرد و نه با «تقرر ماهیت» و مترادف‌های آن‌ها. با این فرض، اشکال مطرح شده در متن وارد نخواهد بود و نتیجه‌ی ترتیب تقدم‌ها، بعد از حذف جعل بسیط و ترادف موجودیت و تقرر، چنین خواهد شد: ماهیت دارای ذاتیات و ذات خود می‌شود؛ ماهیت موجود می‌شود؛ ماهیت دارای لوازم و لواحق خود می‌شود. البته، میرداماد چنین ادعایی طرح نکرده است.

دوم اینکه تقدم و تاخیری را که در بحث حاضر مورد نظر است، به گونه‌ای معنا کند که تقدم و تاخر خارجی از آن بدست نیاید. مثلاً مدعی شود که این تقدم و تاخر تنها معاشناختی است و نه متافیزیکی. در این صورت باید موضع مشخصی در ارتباط معاشناسی و متافیزیک داشته باشد که تقدم و تاخر در یکی به دیگری سرایت نکند. در این صورت، بحث صدرا و میرداماد منجر به بحث رابطه‌ای بین معاشناسی و متافیزیک خواهد شد. از برخی عبارات میرداماد برمی‌آید که وی چنین نظری داشته است.

نگارنده بررسی این راه‌های مقاومت و بحث‌های مربوط به آن را به پژوهش دیگری که در حال نگارش دارد موکول می‌کند.

۱۷. یک نکته مهم در اینجا هست: صدرا کدام یک از این ادعاها را دارد: الف با وصف موجودیت ب است؛ یا الف به سبب وصف موجودیت ب است. به عبارتی دیگر، آیا موجودیت جزءالموضوع است یا تنها سبب اتصاف. و به عبارتی فنی‌تر، آیا موجودیت حیث تقییدی است یا تنها حیث تعلیلی؟ این مساله بازتعبیر همان مساله‌ای است که در پاورقی ۳ طرح شد. چنانکه گفته شد، در نوشتار حاضر نسبت به پاسخ مساله لابشرط خواهیم ماند و بررسی مساله را به نوشتار دیگری موکول خواهیم کرد.

کتاب‌نامه

شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱ م)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۶۳ ه ش)، مفاتیح الغیب، تصحیح: محمد خواجوی. تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی؛ انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.

شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶ ه ش)، تفسیر القرآن، تصحیح: محمد خواجوی، قم: انتشارات بیدار.

شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۷۵ ه ش)، مجموعه رسائل صدرالمتألهین، تحقیق و تصحیح: حامد ناجی اصفهانی، تهران: انتشارات حکمت.

شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۷۸ ه ش) سه رساله فلسفی، مقدمه، تصحیح و تعلیق: سید جلال‌الدین آشتیانی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.

شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۸۲ ه ش)، الشواهد الربوبیه، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

عمادالدوله (۱۳۶۳ ه ش)، ترجمه و شرح مشاعر، تصحیح: هانری کربن. تهران: کتابخانه طهوری. فیاضی، غلامرضا (۱۳۸۸ ه ش)، هستی و چیستی در مکتب صدرایی، تاملی نو در اصالت وجود و اعتباریت ماهیت و تفاسیر و ادله و نتایج آن، تحقیق و نگارش: حسینعلی شیدان‌شید، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

منافیان، سیدمحمد (۱۳۹۳ ه ش)، تحلیل نظریه‌ی موجود در فلسفه‌ی میرداماد، رساله‌ی دکتری، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

۱۰۶ حقیقت، وجود و تقرر؛ تأملی تاریخی درباره نظر صدرا در باب تحقق وجود در برابر ...

میرداماد ، محمدباقر (۱۳۶۷ ه ش). القبسات، به اهتمام: مهدی محقق، سید علی موسوی بهبهانی،
پروفسور ایزوتسو، ابراهیم دیباجی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
میرداماد ، محمدباقر (۱۳۹۱ ه ش)، الأفق المبین، به تحقیق حامد ناجی اصفهانی، تهران: میراث مکتوب.